

هنوز مشروطه را نمی‌شناسیم

گفت‌وگو با خسرو شاکری*

ناصر رحیم‌خانی

جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان، دگرگونی فرهنگی و سیاسی بزرگ و بی‌همتای تاریخ معاصر ایران و آغازگر روند گذار جامعه سنتی، از آیین حکمرانی خودکامه به نظم نوآیین مشروطه‌گی است. در صدسالگی مشروطیت ایران هنوز آرمان‌های نالرجام این جنبش مردمی یعنی آزادی، حاکمیت قانون، تأسیس دولت ملی مدرن، پیشرفت و متحد، همچنان خواست جامعه ایران است. در آستانه جشن‌های صدسالگی مشروطیت فکر کردیم خوب است با خسرو شاکری، استاد و پژوهشگر شناخته‌شده تاریخ معاصر ایران گفت‌وگو کنیم چرا که شاکری بیش از سه دهه در کار بررسی اسناد و پژوهش‌ها و دگرگونی‌های تاریخ سیاسی ایران از مشروطه به این سو بوده است. آنچه می‌خوانید پاسخ شاکری به چند پرسش کنشی ناصر رحیم‌خانی است.

خسرو شاکری، متولد تهران سال ۱۳۱۷ و فارغ التحصیل رشته اقتصاد است و سال‌هاست به تدریس تاریخ ایران و آسیای باختری در فرانسه مشغول است. از شاکری آثار متعددی به زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسوی منتشر شده است؛ از جمله استاد تاریخی: «جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی ایران» (انتشارات مزدک، فلورانس)، «تاریخ مستند جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران» (انتشارات مزدک و پاندزهر، فلورانس)، «پیشینه اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال‌دموکراسی» (نشر اختران، ایران).

طولانی‌شان به قفقاز، عمدتاً در قفقاز مستقر بودند و از سوسیال دموکرات‌های آن دیار الهام می‌گرفتند. بنابراین، تعریفی واحد وجود نداشت.^(۱) در آن زمان کسی نمی‌نشست اول انقلاب را تعریف کند و سپس به دنبال اجرای تئوری‌ها برود، حتی انقلاب‌کبیر فرانسه هم چنین نبود.

شاید بتوان گفت که انقلاب روسیه معروف به "اکتبر" هم، دست‌کم تا نگارش "تزه‌های آوریل" توسط لنین تعریفی از پیش نداشت. اما در مورد ایران، تعریفی که در فاصله بین مشروطیت تا انقلاب ۱۳۵۷ از سوی هواداران راستین دموکراسی، آزادی و حاکمیت ملی داده می‌شد این بود که به طور خلاصه، مشروطه عبارت است از حاکمیت مردم و این که مجلسی که منتخب مردم است باید تمام تصمیمات مربوط به سرنوشت کشور و ایرانیان را اتخاذ بکند و شاه هم یک مقام تشریفاتی است. این البته منطبق بود و باید با جزئیاتی که در قانون اساسی و متمم آمده بود انطباق پیدا می‌کرد که متأسفانه باید گفت همواره آزادی کامل مردم را تأمین نمی‌کرد، اما برای دوران خودش به مراتب



● در آستانه صدسالگی مشروطیت ایران ایستاده‌ایم. پرسش نخست در "معنای مشروطیت" است. پیشینیان ما در طلوع مشروطیت، چگونه و تا چه پایه با مفاهیم اندیشه سیاسی نوین، مفهوم شهروند آزاد، مفهوم ملت و آزاده عمومی همچون بنیاد حاکمیت ملی آشنا بودند و سرچشمه‌های آشنایی

آنان با مفاهیم نوین، کجا یا کجاهاست؟ آشنایی روشنفکران مشروطه با لیبرال دموکراسی و سوسیال دموکراسی تا چه میزان بود و این آشنایی در کجاها با ژتاب یافت؟

در آستانه صدمین سالگرد مشروطه، به نظر می‌رسد همه در صدد هستند که این خاطره تاریخی را جشن بگیرند، در حالی که بهتر بود که از یکی دو سال پیش، یا حتی پیشتر، علاقه‌مندان به این نهضت، که به هر حال در ایران یک دگرسانی مهم به وجود آورد، تحقیقات جدیدی را در این زمینه انجام می‌دادند تا ما نسبت به آنچه تاکنون در کتب تاریخ‌نگاری یا تاریخ‌شناسی در ایران یا در خارج از ایران توسط محققان خارجی و معمولاً استعماری انجام گرفته است دریافت و ارزیابی دقیق‌تری از مشروطه کسب کنیم.

درباره معنای مشروطیت باید گفت که صدسال پیش، هیچ‌کس در صدد تعریف علمی مشروطیت برنیامد، نه در میان روشنفکران، نه در میان روحانیون معروف به مترقی آن زمان و نه در میان گروه‌های اجتماعی چون بازرگانان یا سوسیال دموکرات‌ها که به علت مهاجرت

مترقی تر بود و از آنچه پیش از آن در مملکت ما حاکم بود. مسلم است که ایده مشروطیت پس از آشنایی با اندیشه‌های ترقیخواهی، آزادی، دموکراسی، عدم دخالت پادشاه در امور مملکتی و کلاً از بین بردن استبداد فردی در میان گروه‌ها یا قشرهایی از جامعه و بویژه در میان نیروهای ناراضی از وضع کشور رایج شد. این منحصر به



روشنفکران برصخواه

"روشنفکران" به معنای امروزی کلمه نبود، به این معنا که به شخصی همچون آقای سید محمد طباطبایی یا نویسنده کتاب سفرنامه ابراهیم بیک، یا دیگرانی که در این زمینه قلم می‌زدند و بویژه روزنامه حیل‌المتین، منحصر نبود، بلکه در میان همه مطرح بود، با درک‌های

کم و بیش متفاوتی. بنابراین نمی‌شود گفت فقط "روشنفکران" علمدار و بانی گسترش ایده یا نظریه دموکراسی یا دموکراسی لیبرال به معنای خوب کلمه در میان ایرانیان نسبتاً آگاه بودند. توجه به جزئیات مشروطیت و تاریخ‌نگاری مشروطیت به ما نشان می‌دهد که عناصر برجسته قشرهای مختلف اجتماعی در گسترش این اندیشه در جامعه نقش داشتند. فراموش نکنیم که در جامعه پیش از مشروطیت، نهادهای پروتو-دموکراتیکی وجود داشتند، مانند اصناف در شهرها، جمع ریش سفیدان روستاها و طوایف در ایلات، که کدخداهای خود را انتخاب می‌کردند. این منش که با شیر اندرون می‌شد و با جان به در می‌رفت ریشه‌ای کهن داشت و مانند دیگر کشورهای که به سوی دموکراسی گام برداشتند، معیار ملموس مردم

زحمتکش برای بیان خواست‌های دموکراتیک‌شان بود (یادآور شویم که اتحادیه‌های کارگری بریتانیا نیز در این نهادهای پروتو-دموکراتیک پیش سرمایه‌داری ریشه داشتند). متأسفانه، باید گفت تاریخ‌نگاری مشروطیت در ایران تقریباً پس از کسروی و آدمیت کمترین رشدی نکرد

و کتاب‌هایی که باید نکات مختلف مشروطیت را باز می‌شکافتند تا آن را برای مردم و بویژه علاقه‌مندان روشن‌تر بیان می‌کردند یا منتشر نشدند یا از عهده آن وظیفه برنیامدند. خود کسروی در مقدمه تاریخ مشروطیت‌اش نکته جالبی را می‌گوید که باید به آن توجه کرد. او در مورد انگیزه‌هایی که او را به نگارش این دو جلد کتاب‌کشاند نوشته است: "نخست سی سال گذشت و یکی از آنان که در جنبش پا در میان داشته بود و یا خود می‌توانست آگاهی‌هایی را گرد آورد به نوشتن آن برخاست و من دیدم داستان‌ها از میان می‌رود و در آینده کسی گرد آوردن آنها را نخواهد توانست. یک جنبشی که در زمان ما رخ داده، اگر ما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهد نوشت؟" این نکته اساسی است، یعنی عدم

تفکر حاکم بر ذهن نیروهای سیاسی که همواره به مشروطیت ارجاع می‌دادند تفکری کلیشه‌ای بود که از مقولات سیاسی و فرهنگی اروپایی نشأت می‌گرفت تا ارزیابی خودشان از نهضت مشروطیت و آنچه در آن نهضت گذشته بود!

دو انجمن مخفی از حدود سال ۱۹۰۱ تشکیل شده بودند و توسط یحیی دولت‌آبادی و برخی از دوستانش اداره می‌شدند این انجمن‌ها کار نسبتاً منظم و سیستماتیکی می‌کردند تا در میان مردم این تفکر جدید را به وجود بیاورند که تغییراتی سیاسی در کشور لازم و ممکن بود

توجه خود شرکت‌کنندگان در مشروطیت، آنانی که به قتل نرسیده بودند و زنده مانده بودند؛ عدم توجه آنان به تاریخ‌نگاری این جنبش برای آگاه کردن نسل‌های بعدی، ضعف بزرگی در تداوم مشروطیت بوده است. توجه کنیم اولین باری که کسی در مورد مشروطیت کتابی نوشت و مشروطیت را به عنوان "انقلاب مشروطیت" یا "انقلابی برای قانون اساسی" معرفی کرد، ادوارد براون انگلیسی بود که از دستداران صمیمی و یکتای ایران در خارج از کشور بود. این کتاب به فارسی ترجمه شد، اما معلوم نیست که آیا در زمان رضاشاه هم چاپ شد یا نه؟ اخیراً،

این کتاب مجدداً تکثیر شد، ولی در میان چاپ اول و دوم آن سال‌ها فاصله افتاد که نشانه عدم علاقه ایرانیان و بویژه روشنفکران این کشور به پدیده‌ای به نام مشروطه در آن مقطع است. اضافه کنم که پیش از کودتای ۱۲۹۹ نیز سردار اسعد بختیاری دست به ترجمه اسنادی مربوط به مشروطیت زد که دولت بریتانیا با عنوان کتاب آبی منتشر کرده بود. این کتاب هم باز در همان چاپ اولش محدود ماند. در سال‌های پس از انقلاب اخیر بود که مجدداً با همت آقای بشیری از نو چاپ شد. کتاب نارنجی حاوی اسناد وزارت خارجه روسیه تزاری در مورد مشروطیت حتی شناخته هم نبود، تا این اواخر تنها سه جلد آن منتشر شد، اما کارش ناتمام ماند. اولین کسی که در میان ایرانیان به راستی تاریخ مشروطیت را کم و

بیش در حد مدرن تاریخ‌نگاری نوشت احمد کسروی بود. این کتاب را در اواخر حکومت رضاشاه به فارسی نوشت و اگر اشتباه نکنم، برای نخستین بار پس از سقوط رضاشاه، پس از شهریور ۱۳۲۰ منتشر کرد. چون در زمان رضاشاه مجلس فرمایشی با لعاب مشروطیت وجود داشت میسر نبود که در مورد مشروطه کتابی منتشر شود. بیفزایم که کسروی توجه‌اش به مشروطه خیلی بیش از این سال‌ها بود و تا آنجا که من می‌دانم، اساس نوشته‌هایش در مورد مشروطیت را نخست به زبان عربی نوشته

بود و به طور پی در پی در یک مجله روشنفکران عرب که در شهر دمشق منتشر می‌شد به چاپ می‌رساند، نشریه عربی العرفان مقالات کسروی را طی سال‌های ۲۴-۱۹۲۳ میلادی برابر ۱۳۰۳-۱۳۰۲ خورشیدی منتشر می‌کرد.

● البته آقای شاکری می‌دانیم کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان را به شکل سلسله مقاله در ماهنامه پیمان از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹ چاپ کرد، سپس وبه گفته خودش به این

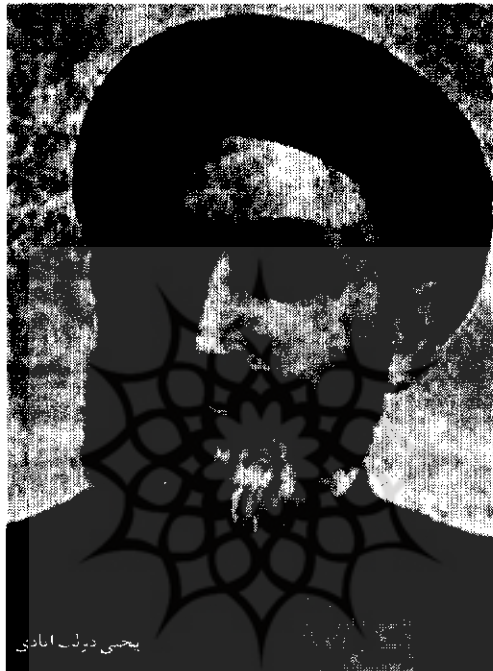
نکته توجه کرد که تاریخ رویدادهای مشروطه در آذربایجان را بدون پیوند با رویدادهای تهران و گیلان و دیگر جاهای ایران نمی‌تواند بنویسد. پس از همین سال ۱۳۱۹ نگارش و چاپ "تاریخ مشروطه ایران" را آغاز کرد که در پیوند با "تاریخ هجده ساله آذربایجان" و کامل شدن آن است.

نکته من این است که در دمشق تحت قیمومیت فرانسه، آزادی بیشتری وجود داشت تا ایران صاحب قانون اساسی. متأسفانه کمتر کسی از این روایات زبان عربی کتاب مشروطه کسروی مطلع است و تا آنجا که می‌دانم خود کسروی هم هیچ‌کجا به نشر اولیه کتابش به زبان عربی در آن مجله روشنفکری دمشق اشاره‌ای نکرده است. از این رو هیچ‌کس به سراغ ترجمه آن نوشته به زبان عربی نرفته است تا ببینیم در روایت اولیه‌ای که او به زبان عربی نوشته بود، چگونه با نهضت مشروطه برخورد کرده بود؛ یا این که روایت فارسی دقیقاً ترجمه همان نوشته‌های عربی بود. این نکته از این نظر دارای اهمیت است که ما بویژه بابت تفاوتی آنچه در ایران معروف به "روشنفکر" است نسبت به مشروطیت رو به رو بوده‌ایم و از طرف دیگر دارای اهمیت است بدانیم که آیا کسروی، بین چاپ اول به عربی و چاپ دوم به فارسی، کتابش را با توجه به اسناد و مدارک جدیدتری که احتمالاً یافته بود تکمیل کرده بود یا نه؟ این نکته دارای اهمیت است و ما به آن توجه نکردیم.

● دگرگونی‌های اجتماعی، تحولات فکری و رویدادهای سیاسی را که سرانجام به فرمان مشروطیت انجامید چگونه می‌توان تعریف کرد؟ از جنبش مشروطه خواهی "باید یاد کرد یا از "انقلاب مشروطیت"؟

در هیچ‌یک از نوشته‌هایی که در زمان مشروطیت منتشر شد، در میان ایرانیان، کسی از انقلاب مشروطیت صحبت نکرد. حتی در برخی از نوشته‌هایی که از یادداشت‌های نویسندگان آن دوره، بعدها بویژه پس از انقلاب اخیر منتشر شدند، از جمله نوشته شریف کاشانی، ما اشاره‌ای به انقلاب نمی‌بینیم. بویژه این که انقلاب

در آن زمان به معنای شورش، اغتشاش، یا بلوا و امثالهم به کار می‌رفت، برعکس، سخن از مشروطه و مشروطه خواهی می‌شد، چون کسانی که این جنبش را به وجود آوردند، اگرچه تا حد زیادی تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بودند، اما خودشان تصویری از انقلاب به معنای یک جریان عمیق اجتماعی نداشتند که یک جامعه را دگرگون می‌سازد یا کاملاً



یحیی دولت‌آبادی

شیخ فضل‌الله نوری هم تفکر دیگری داشت که اگر چه در آغاز با مشروطه موافق بود، سپس به علت نزدیکی با محمدعلی شاه قاجار برخلاف مشروطه حرکت کرد و خود را در برابر بقیه روحانیون؛ چون طباطبایی، بهبهانی و ملاکاظم خراسانی و غیره که در عتبات بودند، قرار داد

از نظر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی سامانی دیگر می‌بخشد و چون این تصور را نداشتند، این مفهوم هم در ذهنشان شکل نمی‌گرفت، اما پس از چاپ کتاب براون به زبان فارسی که ترجمه آن انقلاب مشروطیت بود، آهسته آهسته رجوع به انقلاب زیادتر شد، اما می‌بینیم که با این همه، کسروی از انقلاب مشروطیت صحبت نمی‌کند، بلکه عنوان کتابش جنبش مشروطه است و نه انقلاب مشروطیت. البته در هیچ جایی، کسروی این مطلب را توضیح نمی‌دهد. مفروض این است که او شاید به علت این که این رویداد را یک دگرسانی کامل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی

نمی‌دانست از آن به عنوان جنبش مشروطه یاد می‌کرد و آن را به این عنوان بررسی کرد.

● در جنبش مشروطیت ایران سه نیروی روشنفکران و نخبگان سیاسی، روحانیون و بازرگانان در اعتراض به سلطنت خودکامه، به همسویی گراییدند. گفته می‌شود در جنبش مشروطه خواهی، "روح اعتراض" از دو منبع، نیرو و انگیزش می‌گرفت؛ منبع روشنفکری و منبع روحانی. پرسش این است که گرایش‌های فکری - سیاسی روشنفکران کدام‌ها بوده‌اند؟ نسبت و رابطه آنها با نیروی روحانی چگونه بود؟ آیا در جنبش مشروطه ابتکار طرح و پیشبرد ایده‌های نوین با روشنفکران ترقیخواه و لاییک بود یا در نسبت میان روشنفکران و روحانیون، حرف روحانیون غالب می‌شد؟

در مورد این که چه نیروهایی در جنبش مشروطیت شرکت داشتند باید بگوئیم که متأسفانه تفکر حاکم بر ذهن نیروهای

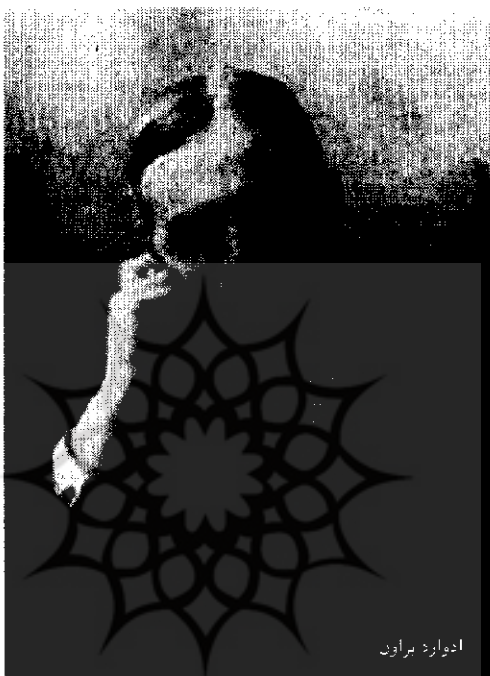
سیاسی که همواره به مشروطیت ارجاع می‌دادند تفکری کلیشه‌ای بوده که از مقولات سیاسی و فرهنگی اروپایی نشأت می‌گرفت تا ارزیابی خودشان از نهضت مشروطیت و آنچه در آن نهضت گذشته بود! توضیح می‌دهم: اولاً؛ نکته مهم در اینجا این است که نهضت مشروطیت با شکست روسیه در جنگ با ژاپن و سپس انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ شروع نشد، چون اگر بخواهیم دقیق‌تر صحبت کنیم باید گفت از نارضایتی برخی از گروه‌های اجتماعی (چون تجار) در آستانه سلطنت ناصرالدین شاه شروع شد بویژه به هنگامی که تجار ایرانی در اثر قراردادهای نامطلوبی که دولت با روسیه و انگلستان امضا می‌کرد و در نتیجه آن، تجار متضرر می‌شدند و کم‌کم ورشکست؛ تجار شروع کردند به عریضه‌نویسی و بیان نارضایتی خودشان از وضع کشور. یکی از علایم اقدام تجار در دفاع از منافع خودشان، که با منافع مملکت یکسان می‌دانستند، که نباید گفت در آن زمان یکسان هم نبود. این است که در زمان امیرکبیر رفرم‌هایی انجام می‌گرفت و پس از امیرکبیر هم ناصرالدین شاه ناگزیر از رفرم‌ها و اصلاحاتی شد که البته هرگاه این اصلاحات آن قدر جلو می‌رفتند که زنگ خطر را برای قدرت مطلقه خود ناصرالدین شاه به صدا درمی‌آوردند،

ناصرالدین شاه ناچار از قطع اصلاحات می‌شد. از سویی دیگر، بحران اقتصادی و فرهنگی کشور در دوره ناصرالدین شاه تشدید هم شد و برای نخستین بار خزانه دولتی آن قدر ضعیف شد که ناصرالدین شاه ناگزیر شد زمین‌های خالصه یا دیوانی را به عنصری که دارای امکانات مالی بودند، یعنی تجاری که از تجارت با دنیای خارج تحصیل سود و ثروت کرده بودند، فرمانداران، والیان، روسای قبایل و برخی از روحانیون که در دستگاه حکومتی نفوذ داشتند، یا به برخی از اراضی وقف نظارت داشتند و یا سوءاستفاده می‌کردند، بفروشد و این اراضی توسط آنان به مالکیت

خصوصی در می‌آمد. در اینجا است که ما در واقع شاهد یک دگرسانی مالکیت عمومی حکومتی به مالکیت خصوصی هستیم که البته نفی تز سنتی، نه تنها کسانی است که به دنبال فرمول کلیشه‌ای مازکسیسم - لنینیسم روسی می‌رفتند، بلکه همچنین مخالف و مغایر با تزهایی است که غربیان غیر چپ هم عرضه می‌کردند و ایران را برحسب همان واقعیاتی که در اروپا وجود داشته بود یک کشور فئودالی می‌دانستند و مشروطیت را نهضتی به حساب می‌آوردند که در رفع، سرکوب، یا از میان برداشتن فئودالیت می‌کوشید.

معمولاً سوال می‌شود که "طبقاتی" که در مشروطیت شرکت کردند کدام "طبقات" بودند و کدام رهبری را در دست داشتند؟ به نظر من، این پرسش‌ها براساس آن تصویر غلطی تدوین می‌شوند

که گویی ایران عین جامعه اروپایی بود و بنابراین، مناسبات پیش از انقلاب مشروطیت مناسبات فئودالی بودند و انقلاب که شد، پس لایه یک انقلاب بورژوازی انجام می‌گرفت و ما وارد مرحله سرمایه‌داری می‌شدیم. حتی اگر به نظر مارکس برگردیم، می‌بینیم درک او در سال‌ها آخر زندگی‌اش از کشورهایی چون ایران، ترکیه، چین و... متفاوت بود از درکش نسبت به کشورهای اروپایی و عقیده نداشت که در ایران فئودالیت وجود دارد، به‌طور کلی در مورد این نوع کشورها از شیوه تولید آسیایی صحبت می‌کرد که بعد مفصلاً در موردشان تحقیق کرد و توضیح داد. اگر این درست باشد و اگر مطالعات ما نشان بدهد، چنان‌که من در کتاب اخیر نشان دادم، در ایران زمین‌داری عمده، زمین‌داری دولتی و حکومتی بود، دیوانی و خالصه و زمین‌داری خصوصی ناچیز بود. فقط در دوران ناصرالدین شاه بوده که یک دگرسانی در زمین‌داری رخ داد و زمین‌داری خصوصی به وجود آمد، آن هم توسط دست‌اندازی بسیاری از افرادی که در رده‌های بالای مملکت وجود داشتند، مانند نظامیان، تجار، روسای قبایل و برخی روحانیون که زمین‌داران جدید ایران شدند. از همین رو هم بوده که بسیاری از کسانی که در انقلاب مشروطیت شرکت کردند از جمله



ادوارد براون



وکلای دارالسنورا

دموکرات در جامعه، صرفنظر از این قدمت مبارزاتی گام به گام و آهسته در دوران نزدیک به پنجاه سال پادشاهی ناصرالدین شاه، باید توجه داشت از زمانی که آن شخص بلژیکی به نام نوز (Naus) به مسئولیت گمرکات ایران منصوب شد، در اثر برنامه‌هایی که او تدوین کرد و به مورد اجرا می‌گذاشت بسیاری از تجار و نیز اجاره‌داران خصوصی گمرکات کشور اظهار ناراضی می‌کردند و علیه حضور یک خارجی غیرمسلمان و حتی با ذکر این که یهودی نیز بود، نزد علما به شکایت می‌رفتند، یکی از شکوه‌های تجار و دیگر کسانی که از بابت این رفرم‌ها در گمرکات کشور متضرر می‌شدند، این بود که روسیه تزاری حامی گروه بلژیکی گمرکات بود و این وضعیت نفوذ روز به روز روسیه تزاری را در کشور بیشتر می‌کرد و کل اقتصاد و سیاست ایران از طریق دربار در اختیار روسیه تزاری قرار می‌گرفت. توجه داشته باشیم که این فقط موجب ناراضی‌تانی این دسته از ایرانیان نبود، بلکه دولت بریتانیا و سفارتخانه بریتانیا در تهران هم متوجه نفوذ روزافزون روس‌ها و ایران بود و می‌کوشید به نحوی از انجا جلوی ازدیاد این نفوذ را بگیرد. متأسفانه اسناد و مدارکی که به زبان فارسی باید از آن زمان وجود داشته باشد یا در اختیار مورخان قرار نگرفته یا کلاً از بین رفته‌اند. اما بررسی بایگانی بریتانیا از حدود سال ۱۹۰۰

کسانی بودند که تازه صاحب زمین‌های کشاورزی شده بودند، یکی از عوارض اش نبود امنیت ارضی در ایران و غصب زمین‌ها توسط دولت‌ها بود. کسانی که صاحب ملک و مال و منالی بودند آنها را وقف امام‌ها می‌کردند تا دولت نتواند به آنها دست‌اندازی کند، یکی از اولین قوانینی که مجلس اول گذراند، قانون تثبیت مالکیت بود، بنابراین، آنان که در روستاها صاحب مالکیت می‌شدند خواهان آزادی دهقانان و خواهان رفرم ارضی نبودند و یک تداخلی بین سرمایه‌داری گرد تجارت و زمین‌داری به وجود آمد. این برخلاف اروپا بود که بورژوازی خواهان تغییر مناسبات ارضی در روستاها بود تا بتواند آنجا را به بازارهای فروش اش تبدیل کند. این کار در ایران انجام نشد و بسیاری از رهبران مشروطه خودشان زمین‌دارهای کوچک و بزرگی بودند که مسلماً انعکاس اش را هم مادر اولین قانون انتخابات می‌بینیم، دهقانان و همچنین زنان کوچک‌ترین حقی برای انتخاب نمایندگان‌شان نداشتند. بعدها که دهقانان حق انتخاب کردن را پیدا کردند، متأسفانه، به علت ستمی که از طریق زمین‌داران نوحاسته بر آنان وارد می‌شد و بویژه از سوی رؤسای ایلات، دهقانان چاره‌ای جز این نداشتند که به نامزدهای رسمی بالادستی‌های‌شان رأی بدهند و در عمل رأی دهقانان به سود زمین‌داران تمام می‌شد تا به سود نیروهای آزادیخواه و

روحانیت هم یکدست نبود و بر همین نسق می‌شود گفت که نیروهای موسوم به روشنفکری هم در دوران مشروطیت یکدست نبودند

تنها کسی که در نهضت اپوزیسیون ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نسبت به جمهوری‌ت توجه می‌کند، در مورد آن رساله‌ای کوتاه می‌نویسد و به‌طور مخفی در داخل ایران پخش می‌کند مصطفی شاعیان است

پنجم مرداد ۱۳۸۶
پایه اول ایران

به بعد نشان می‌دهد که بسیاری از کسانی که ناراضی بودند به علما رجوع و شکوه می‌کردند و سعی داشتند علما را وادارند که با تذکر به شخص شاه و فشار آوردن به دستگاه حکومتی او جلوی ازدیاد نفوذ روس‌ها و بویژه اصلاحاتی را که قرار بود نوز انجام دهد یا داشت انجام می‌داد بگیرند. با توجه به این ناراضی‌هایی که روز به روز در اقشار معینی از جامعه رشد می‌کرد، انگلستان نیز مجدداً متوجه اهمیت روحانیت در مبارزه با روسیه تزاری شد و می‌کوشید از راه‌های مختلف با برخی از علما وارد مذاکره بشود و آنان را در مخالفت با روسیه تشویق کند و ضررهای نفوذ روزافزون

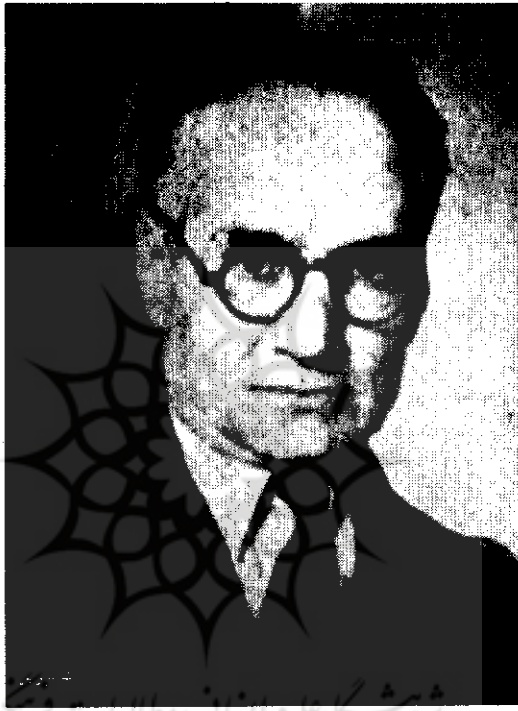
روسیه را متذکر بشود. مسلم است که بریتانیا دلش برای ایران نمی‌سوخت، ولی تطابق منافع‌هایی که آنان با منافع تجار و به هر حال قشرهای ثروتمند، ولی متضرر ایران داشتند موجب می‌شد که آن دولت از حمایت از این خواست‌های تجار وارد معرکه بشود.

مکاتبات زیادی در آرشیو بریتانیا هست که نشان می‌دهد بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵، از یک سو رفت و آمدهای زیادی بین تهران، نجف و کربلا و از سوی دیگر تماس‌هایی از راه دیپلمات‌های انگلیسی در بغداد، نجف و کربلا با برخی از علما انجام می‌گرفت. عدم توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به اسناد و مدارک مشروطیت موجب شده است که نه تنها ناظم الاسلام کرمانی، تاریخش (تاریخ بیداری ایرانیان) را از تشکیل نخستین انجمن مخفی شروع کند، بلکه

دیگران نیز همانند کسروی، تاریخ‌نگاری‌شان را از آن حرکاتی شروع کند که در روزنامه‌های خود ایران منعکس می‌شد (آن هم نه به طور کامل)، یعنی در واقع از ۱۹۰۵ به بعد عدم توجه به این اسناد و مدارک منتشر نشده موجب می‌شود که ما نسبت به نقش تجار و رابطه آنان با روحانیت توجه کافی نکنیم و این‌گونه بیندیشیم که این به اصطلاح "روشنفکران" مترقی عهد مشروطیت بودند که مخالفت با دستگاه دربار مظفرالدین شاه را شروع کردند. درست است که برخی از "روشنفکران" در تبعید در آن زمان شدیداً با دستگاه پادشاهی آن دوران، نه با خود پادشاهی، بلکه با آن دستگاهی که روز به روز ایران را به زیر سیطره استعمار می‌برد مخالف بودند، چون روزنامه‌های اختر، ثریا و بخصوص روزنامه حبل‌المتین که شکایات تجاری را به نحوی از انحا منعکس می‌کردند، اما نکته مهم در این است که هر جنبشی در آغاز با مخفی‌کاری شروع می‌کند، زیرا هنوز قوای مخالفان آن قدر نیست که بتواند علناً به صحنه بیایند و بخواهند که توده مردم را به دنبال خودشان بسیج کنند و بکشاند. اگرچه توده ایرانی ناراضی بود، ولی عمده نیروهای ناراضی میان توده‌های مردم، به علت فقرزدگی و شدت سختی، ناچار از مهاجرت به خارج از کشور

بودند، مثل قفقاز، آسیای مرکزی، ترکیه عثمانی و حتی راه‌های دوردست‌تری همچون هندوستان یا کالیفرنیا، باید حس زد که مهاجران به این خطه آخری باید عمدتاً از میان مسیحیان ایران، یعنی آشوریان و ارمنی‌ها بوده باشند. این امر موجب می‌شد که تعداد ناراضیان در داخل کشور کم شود و نیروهایی که دچار فقر می‌شدند نتوانند در یک جریان سیاسی اپوزیسیون و مخالفان رژیم داخل بشوند و نیروی انسانی آن اپوزیسیون را تشکیل بدهند. از سوی دیگر، به علت رقابت‌هایی که در دستگاه دربار وجود داشت و منافع مختلفی که بین گروه‌های مختلف

درباری وجود داشت، مبارزاتی هم در درون این گروه‌ها به وجود می‌آمد؛ گاه همسویی با مبارزات تجار و روحانیون داشت و شاید اثر آنها هم، مثلاً در برانداختن اتابک اعظم امین‌السلطان بی‌تأثیر نبوده باشند؛ یا حتی موقعی که او از صدارت عظمی ساقط شد و عین‌الدوله به جای او نشست، همچنین باز برخی از درباریان از در مخالفت با عین‌الدوله درآمدند و او را تضعیف می‌کردند. بنابراین نمی‌شود گفت که همه نیروها یا عناصری که در رأس جامعه برای تغییر نظام یا تغییراتی در سیستم سیاسی ایران فعالیت می‌کردند از جمله نیروهای مترقی بودند؛ برخی از اینان عناصری بودند که هیچ منافع مشترکی با مردم فقرزده و تاجر ورشکسته یا حامیان روحانی آنان نداشتند.^(۱) اشتراک فعالیت این گروه‌ها تصادفی بود.



صرف نظر از یکی دو جریان روشنفکری - مقصودم انجمن‌هایی است که در آغاز ۱۹۰۵ به عنوان نخستین انجمن مخفی و دومین انجمن مخفی تشکیل شدند که ناظم الاسلام کرمانی به آن اشاره می‌کند - دو انجمن مخفی از حدود سال ۱۹۰۱ تشکیل شده بودند و توسط یحیی دولت‌آبادی و برخی از دوستانش اداره می‌شدند این انجمن‌ها کار نسبتاً منظم و سیستماتیکی می‌کردند تا در میان مردم این تفکر جدید را به وجود بیاورند که تغییراتی سیاسی در کشور لازم و ممکن بود.

از اسناد موجود در بایگانی بریتانیا برمی‌آید که این انجمن‌های اولیه که در همان دوران آغازین قرن بیستم، مقصودم ۱۹۰۲ - ۱۹۰۱ تشکیل شدند، حتی جمهوریخواه هم بودند و هدفشان این بود که سلطنت را براندازند و یک حکومت جمهوری را جانشین آن کنند. منتها با توجه به کندی رشد نهضت و ریشه‌های عمیقی که پادشاهی درازمدت ایران در آن زمان در کشور داشت و عقیده‌ای که مردم نسبت به سلطنت داشتند، دایر بر این که شاه سایه خدا در روی زمین است - و این باور عمومی بود - نمی‌توانستند ایده جمهوریخواهی را به این آسانی در کارزار سیاسی به کار ببرند، بویژه این که روحانیت هم در آن زمان موافق نظر جمهوریخواهی



شیخ فضل الله نوری و ملا کاظم خراسانی

دستگاه درباری نشده و جنبش متضرر نشود. این تفکر را ما مثلاً در برخی از نوشته‌های دهخدا و هم در روزنامه صور اسرافیل می‌بینیم که بدون آن که از جمهوری اسم ببرد، پایه‌های تفکر سلطنت را به عنوان نظامی که دیگر توانایی بر آوردن خواست‌های مردم را نداشت می‌زد و سعی می‌کرد مردم را نسبت به ضررهای آن سیستم آگاه کند.

باز هم باید به این نکته توجهی بدهم، چنان که از کتاب کسروی یا ادوارد براون و دیگر نوشته‌ها بر می‌آید بین روحانیت هم یکدستی تفکر وجود نداشت و مثلاً سید عبد الله بهبهانی و سید محمد طباطبایی یک نظر نداشتند. در حالی که بهبهانی شخصی بود که همواره منافع نهضت را در نظر نداشت و در پس پرده اگر نگوییم سازش‌هایی، دست‌کم به مصالحه‌هایی تن می‌داد. آقای سید محمد طباطبایی به علت روشن بینی خاص و آشنایی که با فرنگستان داشت، به طوری که یک نویسنده ارمنی - روسی زمان تزاری در همان سال ۱۹۰۶ در کتابی به زبان روسی منتشر کرد آورده است، زبان فرانسه را می‌دانست و در مدرسه‌ای که افتتاح کرده بود فرانسه هم تدریس می‌شد. این نکته را من در هیچ کتاب دیگری ندیده‌ام. بنابراین تفاوت نظرات بهبهانی و طباطبایی در آموزش‌هایی بود که داشتند و هم تفسیرهایی که آنان از اسلام و نقش آن در جامعه داشتند. از سوی دیگر، می‌دانیم که شیخ فضل الله نوری هم تفکر دیگری داشت که اگر چه در آغاز با مشروطه موافق بود، سپس به علت نزدیکی با محمد علی شاه قاجار برخلاف مشروطه حرکت کرد و خود را در برابر بقیه روحانیون؛ چون طباطبایی، بهبهانی و ملا کاظم خراسانی و غیره که در اعتبات بودند، قرار داد، تا حدی که در گفت‌وگویی با یک فرستاده دولت فرانسه در پاسخ به پرسش او دایر بر این که علت مخالفت برخی از روحانیون با مشروطه چه بود. و در اینجا البته اشاره‌اش فقط به شیخ فضل الله نوری

نبود. ملا کاظم خراسانی صریحاً دلیل مخالفت آنان را «بولی» دانست که آنان از محمد علی شاه دریافت می‌کردند و با تضعیف قدرت شاه و برآمدن حکومت مشروطه این وجوه که محمد علی شاه و دستگاه پادشاهی در اختیار این روحانیون می‌گذاشتند قطع می‌شدند. باید توجه داشت که معمولاً روحانیت از نظر مالی از دربار مستقل بود و از طریق خمس و ذکاتی که مردم به روحانیت می‌پرداختند امور مالی خودش و طلاب را می‌چرخاند، یا به کمک فقرا و آسیب دیدگان اجتماعی می‌رسیدند. بنابراین روحانیت هم یکدست نبود و بر همین نسق می‌شود گفت که نیروهای موسوم به روشنفکری هم در دوران مشروطیت یکدست نبودند. اگر چه برخی از آنها تحصیل کرده‌های فرنگ بودند و معمولاً در دستگاه حکومتی دارای سمت‌های مختلف بودند، یا حتی وزارت، اما با توجه به منافع شخصی خودشان نسبت به مشروطه موافقت یا مخالفت می‌کردند، یا کسانی بودند که در آغاز در صف مشروطه خواهان بودند، اما پس از کودتای محمد علی شاه سمت او را

نبود. نکته مهم در اینجا است، ضررهایی که مملکت در این دوران طولانی قاجار متحمل شده بود در چشم مخالفان ناشی از سلطنت دو پادشاه خوشگذران چون مظفرالدین شاه و ناصرالدین شاه بیشتر بود، تا نتیجه سیستمی به نام نظام پادشاهی که دیگر با خواست‌های در حال رشد در جامعه ایران در تضاد بود که باید دموکراسی وجود داشته باشد و این که مردم بر سرنوشت خودشان حاکم باشند و تصمیمات خودشان را خودشان از طریق مجلسی به نام مجلس شورا بگیرند. بنابراین باید گفت جنبش به غیر از این عده معدود، در میان بقیه به شیوه‌ای کورمال کورمال به جلو می‌رفت، فقط گهگاهی مادر اسناد قبل از ۱۹۰۵ اشاراتی به مجلس شورا می‌بینیم، ولی در آن روزهای بحرانی که نهضت به طور توده‌ای شروع می‌شد، سخن اصلی، سخن از عدالتخانه بود، سخن از مشروطه و مشروطیت نبود و معلوم است که «روشنفکران» پیشروی خواهان جمهوری خودشان را ناگزیر از این می‌دیدند که دست به عصا راه بروند تا مگر خواست‌های «تندروانه» آنان موجب تحریک روحانیون توسط

گرفتند و به عنوان کسانی که مشروطه را خطری برای ایران (یا منافع خودشان) تشخیص می دادند از در مخالفت با مشروطه خواهان درآمدند. از این رو صرف نظر از این که آیا در ایران آن زمان طبقاتی به معنای مارکسانه کلمه (طبقه در خود Klasse an sich) وجود داشتند یا نه؟ نمی توان مدعی شده که در سطح آگاهی، شرکت عناصر و گروه های مختلف در نهضت مشروطه با درکی طبقاتی (طبقه ای برای خود Klasse fuer sich) انجام گرفته بوده باشد.

● گرایش های فکری دوران مشروطه کدام ها بودند؟

در مورد گرایش های فکری در دوران مشروطیت، باید بگویم متأسفانه من تحقیق جدیدی نسبت به آنچه آدمیت یا دیگران مثل باقر مؤمنی در این زمینه کرده اند انجام ندادام، مگر این که در زمینه سوسیال دموکراسی که در کتاب اخیر به آنها مفصل پرداخته ام. بنابراین خواننده باید به نوشته های آنان رجوع کند. در عین حال باید بگویم آنچه آنان نوشتند یا من نوشتم حرف آخر نیست و تاریخ را هر روز می شود تکمیل کرد و نسل جوانی که علاقه مند به دموکراسی و رخنه آن اندیشه به ایران است بایستی توجه بیشتری به تحقیق در این زمینه بکند و بتواند آثار تازه تری و پیشرفته تری از آنچه تاریخ نگاران ایرانی یا ایرانی در این زمینه به دست داده اند به وجود بیاورند.

● شما پیش از سه دهه است که در کار بررسی اسناد و پژوهش در دگرگونی های فکری و سیاسی تاریخی معاصر ایران از مشروطه بدین سو هستید. در پژوهش ها و آثاری که تا کنون منتشر شده چارچوب های تئوریک و مکتب های تحلیل تاریخی جنبش مشروطه خواهی ایران، کدام ها هستند؟ ویژگی های آن مکتب ها چیست و از دید شما تا چه اندازه در تحلیل رویدادهای مشروطه ایران موفق بوده اند یا اگر کاستی هایی دارند کدام هاست و از چیست؟

نکته مهم در مورد تاریخ نگاری مشروطه این است که ما توجه کنیم که بیشتر تاریخ نگاران مشروطیت ... تاریخ نگاران غربی یا شرقی به معنای شوروی - که در مورد مشروطیت نوشته اند از موضع ایدئولوژیک خودشان نوشته اند. عمده این نوشته ها در دوران پس از جنگ جهانی دوم، یعنی در زمان جنگ سرد نوشته شدند و چنان که در کتاب اخیرم یادآوری کردم، اظهار نظرانی که تاریخ نگاران شوروی و یا غربی در مورد مشروطیت کرده اند همیشه در لفافه تحت تأثیر جنگ سرد بود و کوشش می شد که مشروطه را طبق تمایلات ایدئولوژیک خودشان تعریف کنند؛ مثلاً غربی ها می گوشتند که نقش سوسیال دموکراسی را که بویژه در دوران دوم مشروطیت، در دفاع از مشروطیت پس از کودتای محمدعلی شاه نقش مهمی داشت یا ذکر نکنند، یا اگر ذکر می کنند، به طور یک جریان غیرمهم ارزیابی کنند. رجوع به نوشته ها و به کتاب های ایران شناسی مانند پیترو اوری (Peter Avery)، آن ک. اس. لمبتن (Lambton)، نیکی کدی و غیره نشان می دهد که عمدی در دستگاه فکری آنان وجود دارد که مشروطه را طبق تعریف خودشان تفسیر کنند، در حالی که در شوروی کوشش این بود که نقش سوسیال دموکراسی را بیش از آنچه بود ارزیابی کنند. در این ارزیابی ها کوشش می شد تقریباً تمام اهمیت را به الهاماتی که سوسیال دموکراسی از جریان بلشویکی در

قفقاز دریافت می کردند نسبت بدهند. در حالی که می دانیم در آن زمان، یعنی در سال های ۱۹۰۸-۱۹۰۹ با این که میان سوسیال دموکرات ها - منشویک و بلشویک - اختلافاتی وجود داشت و از سوی دیگر سوسیال رولیسونرها و حتی آنارشیست ها اختلافاتی با آنان داشتند، اما در همبستگی تمام این جریان های روسی و قفقازی با نهضت ایران توافقی وجود داشت و همبستگی یکسان می شد؛ مبارزاتی از همه این گروه ها در دفاع از مشروطیت و در دفاع مسلحانه از مشروطیت شرکت کردند. از این جمله بودند، آذری های شمال ارس، بویژه ارامنه و گرجی ها و برخی روس ها در این نهضت دفاعی شرکت می جستند و اختلافات ایدئولوژیک شان آن چنان محسوس نبود، اما بی توجهی که از سوی دیگر نسبت به تاریخ مشروطیت رخ می دهد این است که ایرانیانی که در دوران حزب توده، مشروطیت را از دید روسیه منعکس می کردند می گوشتند که این نهضت را از زاویه دید تاریخ نگاران شوروی در دوران استالین منعکس کنند، یعنی از دید تاریخ نگارانی چون خانم ایوانوا، میخائیل ایوانف، آروتونیان و صالح علی اف یا افرادی نظیر آنان که اسامی شان و نظرات شان را در کتاب اخیر آورده ام. اما بودند دیگرانی که در مورد مشروطیت اظهار نظر کردند، هم در زمان مشروطیت و هم پس از مشروطیت. در زمان مشروطه یک ارمنی روس به ایران آمد و کتابی نوشت در مورد جریان های مربوط به محمدعلی شاه. او نه تنها به زبان روسی افشاگری می کرد، از جمله در مورد جنایت های محمدعلی شاه و حمایت روسیه تزاری از ضدانقلاب در ایران، بلکه بایک نوع همبستگی و سمپاتی از سوسیال دموکرات ها سخن می گفت، ولی در عین حال نظر انتقادی خودش را نسبت به سوسیال دموکرات ها هم بیان می داشت. با این که خودش سوسیال دموکرات بود. باید توجه داشت سوسیال دموکرات های آن دوره بسیار متأثر از دید اروپایی بودند و از این رو نعل بالنعل طبق نظرات حزبی عمل نمی کردند.

نکته مهمی که در مورد تاریخ نگاری مشروطیت باید افزود این است که منابع مهم تاریخ نگاری مشروطیت در نوشته های روزنامه های مترقی است که در آن سال ها در باکو و بویژه در تغلیس به زبان گرجی و به زبان روسی منتشر می شدند. بسیاری از مقاله های آنها را افرادی می نوشتند که خودشان مستقیماً در ایران در نهضت دفاع از مشروطیت شرکت داشتند و مشاهدات و ارزیابی های خودشان را از مشروطیت و نیز زمینه های مشروطیت را برای روزنامه های مترقی می فرستادند و در آنجا چاپ می شدند و غفلت در مورد این منبع عظیم، متأسفانه از عدم توجه ایرانیان و نادانی آنان در مورد شرکت قفقازی ها در نهضت مشروطیت و نیز نادانی شان در مورد اهمیت متفکران قفقازی، بویژه گرجی ها و یآوری ای که آنان به مشروطیت می رساندند ناشی می شود، این منبع عظیم دست نخورده باقی مانده است. برای تدوین کتاب اخیر، تا آن حدی که برایم میسر بود، کوشیدم برخی از این متون را بدهم ترجمه کنند تا بتوانم از آن منابع استفاده کنم، ولی این تنها گوشه کوچکی از منابعی است که می توان بهره برداری کرد. توصیه ام به نسل جوان خواهان شناخت مشروطیت این است که کسانی پیدا شوند زبان گرجی را بیاموزند و اکنون که مسافرت به آن خطه تسهیل شده است در آنجا اقامت بگزینند

و زبان گرجی را به خوبی بیاموزند و این نوشته‌ها را به فارسی ترجمه کنند و تاریخ مشروطیت را از آن زاویه نیز بنویسند. چون بدون شناخت زاویه گرجی - قفقازی تاریخ نگاری مشروطیت ایران، هرگز نخواهیم توانست به بسیاری از نکات آموزنده و ارزشمند مشروطیت، دوران دفاع از قانون اساسی، پی ببریم. این یکی از ضعف‌های عمومی تاریخ نگاری مشروطیت است. در فرانسه هم مطالب بسیار زیادی در مورد مشروطیت در روزنامه‌های دست راستی و در روزنامه‌های دست چپی نوشته شد. شاید آنچه من و یکی از شاگردانم در دانشگاه اینجا موفق شدیم جمع آوری کنیم بیش از ۷۰۰ - ۶۰۰ صفحه مطلب بشود که امیدوارم در ایران منتشر گردد. این کاری است که می‌بایست روشنفکران ایرانی بیش از پنجاه سال پیش می‌کردند تا ایرانیان از ارزیابی‌های متفاوت فرانسوی‌ها از انقلاب مشروطیت آگاه بشوند. در اینجا دیگر مسئله زبان ناآشنای گرجی در میان نبود.

در آلمان فکر نمی‌کنم چیز زیادی در زمینه مشروطیت نوشته شده باشد. تا آنجا که من به آرشو آلمان آشنایی دارم استنباطم این است به علت این که در آن زمان ایران، کشور مهمی برای آلمان نبود محققان آلمانی و یا حتی سفارت آلمان در ایران توجه خاصی به مشروطیت نداشتند و همین امر هم در امریکا صادق است، مگر در مورد شوسترکه البته به لحاظ این که در ایران سمت اصلاحات مالی را به عهده داشت و زیر فشار انگلیس و روسیه از ایران اخراج شد، کتاب خاطراتش را نوشت که به فارسی هم ترجمه شده است، ولی این کتاب هم از جمله کتاب‌هایی است که باید همه می‌خواندند برای این که بدانند چگونه سرنوشت ایران تعیین و انقلاب تعطیل شد. در اثر فشار روسیه و همدستی بریتانیا با آن کشور به راستی این کتاب باید در دستور قرائت هر ایرانی علاقه‌مند به امر مشروطه باشد.

منابع دیگری هم وجود دارند، منابعی که به زبان روسی وجود دارند و اسناد وزارت امور خارجه روسیه است که بلافاصله پس از انتشار کتب آبی، که وزارت خارجه بریتانیا منتشر کرد به چاپ رسیدند و از آنها یاد کردم. متأسفانه کار ترجمه آنها ادامه نیافت. چقدر شایسته می‌بود این کار ادامه پیدا می‌کرد و باید ادامه پیدا کند. کتاب نارنجی هم منبع مهمی است که پرتویی بر سیاست روس‌ها در ایران می‌اندازد و بعد وضعیت جنبش در شهرهای مختلف را منعکس می‌کند که ماکتر با آن آشنا هستیم. البته همه اسناد کنسولگری‌ها در این کتاب‌ها منعکس نیستند و شایسته است اکنون که این اسناد در دسترس هستند مطالعه و ارزیابی شوند.

اما درباره ایرانیان، اصولاً همان طور که پیشتر هم گفته‌ام، روشنفکران ایران، بویژه پس از دوران رضاشاه، به مسائلی چون مشروطیت و تاریخ تا پیش از شهریور ۱۳۲۰ توجه زیادی نکردند و در این مورد رساله‌هایی نوشتند که شناخت ما را نسبت به این دوران، نسبت به دوران مشروطیت، نهضت‌های آزادیبخش در

گیلان و آذربایجان گسترش بدهند، مگر در پاره‌ای موارد با مقاصد ایدئولوژیک، چون کتاب رحیم نامور (برخی ملاحظات پیرامون انقلاب مشروطیت، تهران، ۱۳۵۸) که نخست به بلغاری همچون رساله دکترای نوشته شد، اما پس از انقلاب به فارسی هم منتشر شد؛ بخصوص نهضت‌هایی که در دوران رضاشاه، یعنی پس از تاجگذاری او در خراسان، آذربایجان و گیلان رخ دادند. (قیام سربازان - دهقانان قوچان که تا نزدیکی مشهد را فتح کرد؛ قیام میرزا ابراهیم از همکاران کوچک خان در گیلان چند ماه پس از تاجگذاری رضاخان و قیام سربازان سلماس که در همان زمان رخ داد). اینها در میان نیروهای اپوزیسیون کاملاً ناشناخته مانده‌اند، چنان که در مورد گروه‌ارانی که نقش مهمی در اشاعه تفکر نو در ایران داشت نیز بدین سان است، مگر باز برای مقاصد ایدئولوژیک. ایرانیان به نوشته‌های حزب توده در این مورد قناعت کردند و هیچ نکوشیدند که جنبه‌های ناشناخته آن حرکت را معرفی کنند. اگر کسی در آن سال‌ها پیدا شد چیزی در این مورد بنویسد کوشش‌اش بیشتر در راستای توجیه سیاست حزب توده بود و تحریف اندیشه‌های ارانی و دیگر جلوه‌دادن این گروه.

از همین گونه است، باز، شناخت ما از مسئله جمهوری. مثلاً ما اطلاعاتی بس ناچیز در مورد جمهوریخواهی در عصر مشروطیت داریم. اشاراتی چند در نوشته‌های من در اثر تحقیقاتی که توانستم انجام بدهم هست، تا آنجایی که من اطلاع دارم تنها کسی که در نهضت اپوزیسیون ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نسبت به جمهوری‌توجه می‌کند، در مورد آن رساله‌ای کوتاه می‌نویسد و به‌طور مخفی در داخل ایران پخش می‌کند مصطفی شجاعیان است؛ که امیدوارم این نوشته به زودی چاپ شود و در اختیار همگان قرار بگیرد. ولی هیچ‌یک از گروه‌هایی که در سال‌های ۲۸ مرداد تا انقلاب ۱۳۵۷ مبارزه کردند کوچکترین نوشته‌ای در مورد جمهوریخواهی و اهمیت این نهضت تدوین نکردند؛ هرگز اصل جمهوریخواهی جزو برنامه‌های آنها هم نبود، مگر حزب توده در یکی دو مورد که آن هم با شرمساری عنوان شد.

عدم توجه به تاریخ نگاری مشروطه عواقبی داشته که به نهضت‌های پس از مشروطیت هم سرایت کرده است و این اهمال و کوتاهی موجب شده که نسل‌های پس از مشروطیت شناخت درستی از تاریخ نداشته باشند و نتوانند با تکیه به ارزیابی‌های درست از مشروطیت و خواست‌هایی که در آن زمان مطرح شد شناخت‌شان را از وضع اقتصادی ایران ارتقا دهند، تا در دوران بعدی بتوانند خود را از گزند تکیه به شعارهای کلیشه‌ای ایدئولوژیک محفوظ بدارند و

با توجه به واقعیت جامعه، شعارهای سیاسی‌شان را مطرح کنند و بتوانند تماس خلاق با توده مردم داشته باشند؛ کما این که در مشروطیت گروه‌های مختلف رهبری‌کننده - اگر اسمش را چنین بگذاریم - در میان روحانیون مترقی و «روشنفکران» لیبرال و دموکرات و همچنین سوسیال دموکرات‌ها وجود

**بهترین مثال برنامه سوسیال دموکرات‌ها
که از هرگونه تندروی پرهیز می‌کرد و
خواست‌هایی را مطرح می‌کرد که در آن
زمان قابل تحقق بودند، البته
خواست‌هایی که متأسفانه باید گفت،
هنوز هم پس از صدسال باید تحقق
پذیرند**

داشتند که کوشش‌شان بر این بود که پیوندی با توده مردم، توده ناراضی و متضرر از حکومت پادشاهی قاجار به وجود بیاورند.

نکته دیگری در همین رابطه قابل ذکر است؛ برنامه‌هایی که گروه‌های فعال در مشروطه به‌طور مدون یا به‌طور غیرمدون به‌کار می‌بردند. اینها برنامه‌هایی بودند که کم و بیش با وضعیت واقعی کشور و سطح آگاهی مردم منطبق بودند. بهترین مثال برنامه سوسیال دموکرات‌هاست که از هرگونه تندروی پرهیز می‌کرد و خواست‌هایی را مطرح می‌کرد که در آن زمان قابل تحقق بودند، البته خواست‌هایی که متأسفانه باید گفت، هنوز هم پس از صدسال باید تحقق پذیرند. آن دیگر به مشروطه‌خواهان مربوط نیست و نسل‌های بعد از مشروطه هستند که مسئولیت آنها را به عهده داشته‌اند. مثلاً حتی مورد جمهوریخواهی در آغاز تدوین برنامه سوسیال دموکرات‌ها مطرح بود. نریمان نریمانف که خودش یکی از تدوین‌کنندگان برنامه بود نظرش عوض شد و فکر می‌کرد برای کشور ایران نمی‌شود شعار جمهوری داد. همان‌طور که پیشتر دیدیم مثلاً افرادی که در داخل کشور فعال بودند چون یحیی دولت‌آبادی با این که جمهوریخواه هم بودند و در آغاز همین نظر را داشتند، اما بعدها در طول مبارزه دیدند که شاید جمهوریخواهی شعار مناسبی نبوده باشد. البته همین دولت‌آبادی و دهخدا به‌هنگام بازگشت به ایران در استانبول برنامه‌ای نوشتند به نام برنامه جمهوری ممالک متحده محروسه ایران^{۳۲} که در واقع همان شکل جمهوری فدرال بود و آن را در روزنامه‌ای که دهخدا منتشر می‌کرد چاپ کردند و خلاصه‌ای از آن هم به فرانسه در پاریس منتشر شد. موفقیت و پیروزی بر محمدعلی شاه و استقرار مجلس دوم وسیله‌ای را فراهم نکرد برای آن که تعداد کمی جمهوریخواه که وجود داشتند آن شعار خودشان را به‌کرسی بنشانند. چنین شعاری نمی‌توانست موفقیت زیادی داشته باشد، بخصوص که روحانیون مشروطه‌خواه هنوز خواهان مشروطه بودند و فکر می‌کردند یک شاه عادل، شاهی که در امور سیاسی روزمره کشور دخالت نکند و فقط سنبل (مظهر) کشور باشد باید در رأس حکومت قرار گیرد. در زمینه‌های دیگر برنامه‌ای هم، سوسیال دموکرات‌ها و اجتماعیون - عامیون نظرات مشابهی داشتند. آنان طرفدار انقلاب سوسیالیستی و امثالهم نبودند. اصطلاح انقلاب را به کار نمی‌بردند، ولی امروز می‌شود تفسیر کرد که آنچه می‌خواستند یک انقلاب دموکراتیک بود و خواست‌های اولیه دموکراتیکی که در چارچوب انقلاب به نتیجه برسند.

اصولاً بحث بین برخی از سوسیال دموکرات‌ها برای این که انقلاب باید انقلابی دموکراتیک باشد، جای تردیدی باقی نمی‌گذارد، مگر این که برخی از سوسیال دموکرات‌ها در مکاتباتی که با کائوتسکی و پلخانف متذکر شدند که سوسیال دموکرات‌ها باید در واقع

سوسیالیست‌های پیگیری باشند و در امور دموکراسی هم دخالت بکنند. برعکس مخالفین‌شان - اقلیتی از این گروه - نظرشان بر این بود که اکنون نباید فعالیت سوسیالیستی می‌کردند، چون جایش در ایران نبود و پروتاریایی وجود نداشت و به اصطلاح باید فعلاً بر خواست‌های دموکراتیک تأکید ورزید. همان‌ها بودند که حزب دموکرات ایران را به وجود آوردند و در رأس آن افرادی چون سلیمان میرزا اسکندری، تقی‌زاده و... را مشاهده می‌کنیم، اما سازمان‌دهندگان اصلی و مغز متفکرش سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز بودند.

این مسائل را من مفصل در کتاب اخیر که در ایران منتشر شده است ذکر کرده‌ام و خواننده علاقه‌مند می‌تواند به آن مراجعه کند.

نکته اساسی این است که آن خواست‌های دوران مشروطیت هنوز مطرح هستند، یعنی اختلاف نظر بر سر انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک، کم‌این که هنوز عده‌ای هستند که معتقدند انقلاب ایران باید انقلاب برای دموکراسی باشد و عده زیادی هم هنوز معتقدند باید یک ضرب برویم به سوی انقلاب سوسیالیستی، در حالی که کشورهایی مدعی انقلاب سوسیالیستی نیز امروز به سرمایه‌داری بازگشته‌اند و اصولاً تجربه «سوسیالیسم موجود» اثر خوبی در اذهان نگذاشته است و کار مبارزه برای سوسیالیسم یک امر درازمدت و در حد یک آرمان باقی مانده است. به نظر می‌رسد تجربه‌های شوروی و چین و... در خدمت این بوده باشند که همچون شیوه تولید پروتو-سرمایه‌داری، انباشت آغازین سرمایه را تکمیل کنند و بدین معنا طلیعه سرمایه‌داری بوده‌اند تا ترفیع آن به سوسیالیسم. با توجه به همین اهمیت انباشت آغازین سرمایه بود که برخی از سوسیال دموکرات‌ها معتقد بودند که انقلاب ایران یک انقلاب دموکراتیک بود و بس.

● از مشروطه به این سو و در این صدساله آيا شناخت از دموکراسی و مشروطیت در جامعه ایران و در صورت‌بندی‌های سیاسی گوناگون ایرانی، سیر پیش‌رونده داشته است یا پس‌رونده؟ چه جوانبی از تاریخ مشروطه و نقش آفرینان در مشروطه به درستی بررسی نشده یا نیازمند بازبینی است؟

در این صدسال مازاد پیشرفتی نکرده‌ایم، نه از نظر شعارها و تحقق خواست‌های مان و نه از نظر شناخت خود مشروطیت. یعنی در این صدسال می‌شود گفت، شناخت مردم عادی که هیچ، آنهایی هم که معروف به «روشنفکر» بودند شناخت عمیقی از مشروطه ندارند و در بهترین حالت شناخت‌شان همان است که در کتاب کسروی یا کتاب‌های مشابه آمده است. برخلاف انقلاب کبیر فرانسه که هر سال، پس از گذشت بیش از دوست سال، ده‌ها کتاب در موردش منتشر می‌شود، در ایران هر ده‌سال هم یک کتاب در مورد مشروطیت بیرون نیامده است و ما از نظر شناخت

**برخلاف انقلاب کبیر فرانسه که هر سال،
پس از گذشت بیش از دوست سال،
ده‌ها کتاب در موردش منتشر می‌شود،
در ایران هر ده‌سال هم یک کتاب در مورد
مشروطیت بیرون نیامده است و ما از نظر
شناخت تاریخ‌مان پس عقب هستیم.
مملکتی که از نظر شناخت تاریخ خودش
عقب باشد مسلمانمی‌تواند کشوری باشد
که پیشرفت فرهنگی، سیاسی و
اقتصادی بکند و بتواند دموکراسی را
متحقق نماید**

تاریخ‌مان بس عقب هستیم، مملکتی که از نظر شناخت تاریخ خودش عقب باشد مسلماً نمی‌تواند کشوری باشد که پیشرفت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بکند و بتواند دموکراسی را متحقق نماید. به نظر من غفلت از این امر موجب شده مردم و مبارزان راه آزادی و دموکراسی از واقعیت‌های جامعه و صدسال اخیرشان دید درستی نداشته باشند و نظرات اولیه را در یک حالت متعجب حفظ کرده باشند.

باید در مورد نقش مهم مردم عادی در مشروطیت صحبت کرد، چون همان‌طور که کسروی می‌گوید نقش مهم در مشروطیت به نادرست به افراد معروف داده می‌شود، اگرچه برخی از افراد معروف مثل آقای طباطبایی، یحیی دولت‌آبادی و... نقش‌های مهمی داشتند؛ برخی از کسان هم مشروطه خواه شناخته شده‌اند، مانند میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، درحالی‌که کسروی نشان می‌دهد که او با محمدعلی میرزا دست به یکی کرده بود و جزو کسانی بود که در صدد از بین بردن مشروطه بود. کسروی توجه ما را به این نکته جلب می‌کند. ناآگاهی و نادانی مردم درباره داستان جنبش موجب شده است ما نیروهای اصلی، یعنی نیروهای مردمی شرکت‌کننده در مشروطیت را نشانیم؛ کسانی که این مبارزه را به سرانجام رساندند، حداقل در آن مرحله. این نکته مهم است چون بسیاری از این نیروهای مردمی در انجمن‌های انقلابی شکل گرفته بودند و آن انجمن‌ها در واقع مکانیسم‌های اعمال قدرت مردم بودند و مجلس عملاً و با وجود تمایل بالادستان آن، به آنها تکیه می‌کرد. متأسفانه پس از تشکیل مجلس دوم این انجمن‌ها را منحل کردند، یا بر اثر وضعی که بر مردم حاکم شد این انجمن‌ها آهسته آهسته از میان رفتند. با از میان رفتن انجمن‌ها، قدرت مجلس و قدرت دموکراسی در مملکت کم شد. به گفته کسروی، نیروهای گمنام و بی‌شکوه در مشروطه مورد توجه تاریخ‌نگاران قرار نگرفته‌اند. مطالعه انجمن‌ها از طریق بررسی اسناد و مدارکی که در آرشیوهای خود ایران هست می‌تواند پرتوی زیادی بر تاریخ مشروطه بیفکند. هر انجمنی ضرورتاً انجمن مردمی نبود. تعدادی از عناصر ارتجاعی هم دست به تشکیل انجمن زده بودند و فکر می‌کردند که از طریق انجمن‌ها می‌توانند از مشروطیت جلوگیری و یا آن را منحرف کنند. بنابراین لغت انجمن هیچ چیزی را نشان نمی‌دهد. باید مورد به مورد این انجمن‌ها مطالعه بشوند و دیده بشود که چه انجمن‌هایی انجمن‌های مردمی و دموکرات منش بودند و چه انجمن‌هایی آلت دست عناصر ارتجاعی.

نکته مهمی که باز باید مورد توجه قرار بگیرد این است، تحلیلی که انقلاب مشروطیت را انقلاب بورژوازی می‌داند باید نشان دهد که چگونه انقلاب مشروطیت یک انقلاب بورژوازی بود. اگر انقلابی بورژوازی بود، باید در ایران

قاعدتاً یک پرولتاریایی هم وجود می‌داشت؛ ولی تا آنجایی که ما می‌دانیم جز چند کارخانه کوچک، کارخانه مهمی در ایران وجود نداشت. کسانی که به روزمزدی روی آورده بودند، صنعتگر یا دهقان بودند، کسانی بودند که از ایران مهاجرت می‌کردند. اگر بشود گفت که ایران دارای پرولتاریای تازه‌پایی بود، این پرولتاریا در قفقاز یا آسیای مرکزی بود و نه در خود ایران. اینان به جز فعالان سوسیال دموکرات، نقش زیادی در مبارزات مشروطیت نداشتند. نمی‌شود به‌طور مکانیکی مفاهیمی را که در مورد انقلاب‌های اروپا به‌کار رفته است در مورد ایران به‌کار برد. کاربرد ناصحیح آنها موجب تاریک شدن افق شناخت می‌شود، کم‌این‌که شده است. یکی از مشکلات ما در صدسال اخیر کاربرد مفاهیم اروپایی بوده است که به ضرر شناخت ما از وضعیت ایران، چه در مورد مشروطیت چه در مورد‌های بعدی، تمام شده است.

همین مورد را ما در مورد مصدق می‌بینیم. چون حزب توده موفق شد عده زیادی از کارگران را بسیج کند و جمع آنان را طبقه کارگر در ایران می‌دانست و خودش را هم مدعی رهبری طبقه کارگر به حساب می‌آورد، بنابراین باید برای خودش یک نماینده بورژوازی هم می‌تراشید و آن را مصدق تشخیص بدهد که بنابراین باید به‌عنوان نماینده بورژوازی در مقابل حزب توده به‌عنوان نماینده «طبقه کارگر» با آن به مبارزه می‌پرداخت. در حالی که مصدق نماینده بورژوازی نبود. چون ایران به آن معنای اروپایی، به معنای صنعتی، بورژوازی نداشت، در آن روزگار تمام این کاریست‌های نادرست، از هر طرف که بوده باشد، موجب شد که سیاست‌های عظیم اشتباه‌آمیزی به‌کار بسته شوند، جنبش را منحرف کنند و مانع از آن بشوند که جنبش به نتیجه برسد.

در مسئله مربوط به شرکت عناصر ارتجاعی و درباری در جنبش و رقابت‌های آنها در مشروطیت باید افزود، مبارزاتی که برخی از درباریان، که ظاهراً مشروطه خواه بودند، انجام می‌دادند مربوط به دموکراسی خواهی و آزادیخواهی نبود، بلکه مربوط بود به رقابت‌های داخلی خودشان با اتابک اعظم امین‌السلطان. یکی از جنبه‌های مبارزاتی آنان علیه امین‌السلطان این بود که او را در شینامه‌هایی به‌عنوان یک ارمنی زاده، یا یک گرجی معرفی می‌کردند، به این معنا که او نه مسلمان بود و نه ایرانی و یک عنصر اجنبی بود، درحالی‌که مسئله امین‌السلطان یا عین‌الدوله مسئله مذهب، دین یا ایرانی بودن یا ایرانی نبودن نبود، بلکه عبارت بود از مواضع ارتجاعی که آنها داشتند و مواضعی که به سود خودشان و اقشار دور و برشان بود. مگر عین‌الدوله ارمنی یا ارمنی زاده بود که آن سیاست‌های

به گفته کسروی، نیروهای گمنام و بی‌شکوه در مشروطه مورد توجه تاریخ‌نگاران قرار نگرفته‌اند. مطالعه انجمن‌ها از طریق بررسی اسناد و مدارکی که در آرشیوهای خود ایران هست می‌تواند پرتوی زیادی بر تاریخ مشروطه بیفکند، باید مورد به مورد این انجمن‌ها مطالعه بشوند و دیده بشود که چه انجمن‌هایی انجمن‌های مردمی و دموکرات منش بودند و چه انجمن‌هایی آلت دست عناصر ارتجاعی

ارتجاعی را به کار می برد؟ این نوع تبلیغات علیه امین السلطان در واقع یک نوع تبلیغات ارتجاعی بود که مبارزه را از ضدیت با ارتجاع و استبداد دور می کرد و به جریان های ناسالم پیش می برد (پس از سرنگونی محمدعلی شاه این نوع تبلیغات در مخالفت راست ها و سفارت روسیه با انتخاب یفرم خان چون رئیس پلیس نمایان شد.) خوشبختانه عناصر خیلی روشنی چون سیدمحمد طباطبایی متوجه این امر می شدند و در همان آغاز پذیرفتند که اقلیت های مذهبی در ایران جزیی از ملت ایران هستند و باید نمایندگان خودشان را داشته باشند. این امر با مخالفت عده زیادی روبه رو شد، چون برخی نمی خواستند نمایندگان ارامنه، یهودیان و زرتشتی ها وارد مجلس بشوند. آقای سیدمحمد طباطبایی تقاضا کرد که در درجه اول نماینده خواست های ارامنه و یهودیان باشد، ولی زرتشتی ها و ارامنه نمی پذیرفتند. سرانجام این مسئله به سود اقلیت ها حل شد و نمایندگان شان در مجلس (دوم) حضور پیدا کردند. در مورد زرتشتیان نمی توانستند این حرف را بزنند، چون زرتشتی ها قدیمی ترین ایرانیان بودند و نمی توانستند به آنها تهمت غیرایرانی بزنند، ولی در مورد ارامنه تبلیغات زشتی می شد. خوشبختانه در فرایند خود مبارزه این امر تا حدی از بین رفت؛ بویژه پس از شرکت ارامنه در مبارزه علیه محمدعلی شاه. اما پس از تغییر قدرت و بر سرکار آمدن دولت جدید و یفرم خان به ریاست شهر بانی رسید عده های مخالفت شان با این دولت جدید را از طریق وارد کردن اتهام ازمی بودن به یفرم خان و سوء استفاده های ارامنه از قدرت می کشاندند و سعی می کردند از این طریق در نیروهای مشروطه خواه نفاق بيفکنند.

در همین زمینه، باید توجه داشت زمانی که در باکو بین مسلمانان و ارامنه زد و خوردهای زیادی می شد و بسیاری به قتل می رسیدند نیروهای مترقی قفقاز می کوشیدند که دوستی و برادری بین مسلمانان و غیرمسلمانان را به وجود بیاورند و سازمان های سیاسی، چون سوسیال دموکرات ها، گروه ها و روزنامه های مشترکی را برای مسلمانان و ارامنه به وجود آوردند. اما این نفاق در داخل ایران دیده نشد. با این همه، برخی از مورخان غربی که مایل به دامن زدن اختلاف بین مسلمانان و ارامنه هستند، با استناد به چند گزارش از دیپلمات های انگلیسی در ایران سعی می کنند چنان وانمود کنند که اختلاف بین ارامنه و مسلمان ها در ایران در حد برادرکشی بود و این البته جعل تاریخی است. ما می بینیم در عین این که برخی تبلیغات ضد اقلیت می کردند، نیروهای مبارز مشروطه خواه با جبهه گیری علیه ارتجاعیون از این دست سعی می کردند که از یگانه بودن تمام ایرانی های ارامنه، یهود و مسلمان صحبت بکنند. یکی از اعلامیه های مجاهدین هم که در آن زمان منتشر شد، اما شناخته شده نیست، در همین زمینه است. مایه تأسف است که در دوران اخیر برخی سعی می کنند به عنوان آذربایجانی، آن نوع نزاعی را که در شمال ارس (که بعدها جمهوری آذربایجان نامیده شد) بین ارامنه و مسلمانان آنجا وجود داشت وارد ایران بکنند. آنان می کوشند در روزهایی که ارامنه تظاهراتی در ایران و در دیگر نقاط جهان علیه قتل عام ارامنه در ۱۹۱۵ در ترکیه عثمانی به

پا می کنند، با حمله به ارامنه و آتش زدن کلیسای آنان، نفاق قدیم شمال ارس را به ایران منتقل کنند. گویی که چنین نزاعی در دوران مشروطیت در ایران نیز وجود داشته بود. البته این یک جعلی است که هیچ پایه تاریخی ندارد و تنها توجیه کننده همان نوشته های پراکنده برخی از تاریخ نگاران استعماری این نفاق افکنی آنهاست. در پایان، خلاصه کنیم که در این یکصدسال ما نتوانسته ایم تاریخ مشروطیت را بازسازی و تحلیل کنیم؛ نتوانسته ایم از آن شناختی کسب کنیم و آن را راهنمای خود در زندگی سیاسی و اجتماعی مان قرار دهیم. * پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، گفت و گو به نقل از فصلنامه باران، شماره ۱۲-۱۱.

پی نوشت ها:

۱- تنها تعریفی که خواست رهبری آن روزها را مدون می کند نظر ملاکظم خراسانی است به شرح زیر: «اصلاح حال کلیه متصدیان امور و ترتیب آنها به طبقاتهم به اغماض از وضع ناهنجار و گماشتن وجهه همت به مصالح نوعیه و حفظ نوامیس دین، دولت و ملت... تحصیل اتحاد کامل فیما بین دولت و ملت، به طوری که از روی واقعیت، نه محض لفظ و صورت، پدر و فرزند باشند... تهیه اسباب استغنا از اجانب و احداث کارخانجات و ترویج امتعه داخلیه و افتتاح مکاتب و مدارس کامله به تعلیم و تعلم علوم و صنایع محتاج الیها... در تهنیه مقدمات این متحیر بودیم که به چه وسیله ممکن تواند بود... تا آن که مقدمات مشروطیت به میان آمد... با این که اجمالا فوائد و محسناتش معلوم بود، مع هذا... در مقام فحوص و از خصوصیات آن برآمدیم. بعد از تأمل کامل دیدیم مبانی و اصول صحیحه آن از شرع قویم اسلام مأخوذ است... و مجلس شورای ملی همان رابطه اتحاد و انصالی است که همیشه فیما بین دولت و ملت آرزومند آن بودیم و مفتاح تربیت و ترقیاتی است که دیگر ملل نایل و ما محرومیم.» برای متن کامل این نامه به محمدعلی شاه، نگاه کنید به: ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش ۲، صص ۲۸۷-۹۱

در برابر این نظر، دهقانان گیلان نظر دیگری داشتند. مالکان گیلان به مجلس نوشتند که «رعایای گیلان همچون فرض کرده اند که مشروطه بالمره آزادبودن و ندادن مالیات [سهام ارباب] است.» و مجلس هم پاسخ داد: «اهالی رشت به درستی معنی مشروطیت و حریت را نفهمیده اند.» (پیشین، بخش ۲، صص ۱۲۰-۱۱۹) خسرو شاکری.

۲- این از نادانی محض است که ادعا شود روحانیت زمان مشروطه کلاً مخالف مشروطیت بود. خسرو شاکری.

۳- این برنامه با عنوان «نظم و ترقی» خلاصه برنامه جمهوری ممالک متحده ایران به تاریخ عاشورای ۱۳۲۷، نزدیک چهارده ماه پیش از فتح تهران و شکست محمدعلی شاه (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری برابر ۱۵ ماه مه ۱۹۰۹ میلادی) منتشر شده است. واژه «محروسه» در این عنوان وجود ندارد. متن این سند یکبار در مسائل انقلاب و سوسیالیسم، مانیفست ۴، تابستان ۱۳۵۴ و سپس در اسناد تاریخی، جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی ایران، ج ۱۳، در سال ۱۳۶۲ خورشیدی منتشر شد و هر دو به کوشش شاکری و با همان عنوان برنامه جمهوری ممالک متحده ایران، ناصر رحیم خانی.